

ترامپ: دیدار با رهبر کره شمالی انجام می‌شود

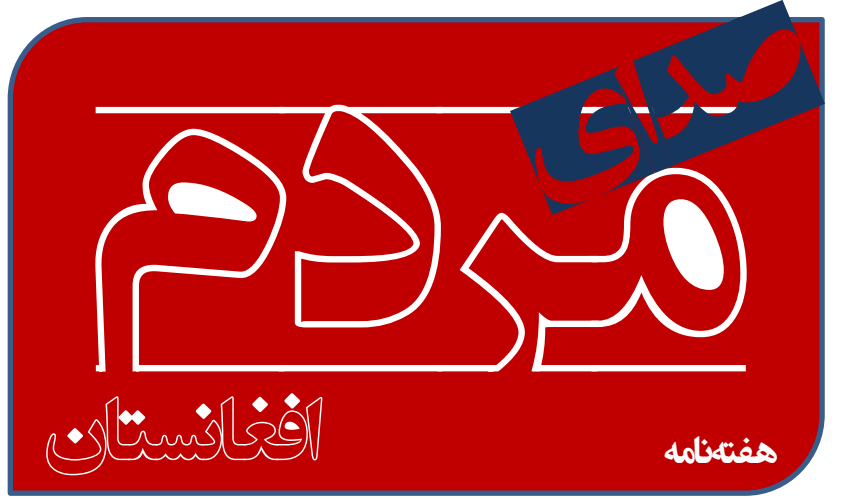
دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، یک هفته پس از آن که گفت ملاقات سنگاپور را لغو می‌کند، اعلام کرده است که دیدار شش با کیم جونگ اون، رهبر کره شمالی، در همان تاریخ از پیش برنامه‌ریزی شده ۱۲ جون انجام می‌شود.

آقای ترامپ این خبر را پس از میزبانی کیم جونگ چول، مقام بلندپایه کره شمالی در کاخ سفید اعلام کرد. این مقام ارشد کره شمالی نامه‌ای از کیم جونگ اون را به دونالد ترامپ تحویل داده است. آقای ترامپ گفت این نامه "بسیار جالب بوده" و ممکن است زمانی محتوای آن را منتشر کند. او کمی بعد از این حرف گفت هنوز نامه را نخوانده و حتی هنوز آن را باز نکرده است.

رئیس‌جمهور آمریکا گفت در ملاقاتش با هیات کره شمالی مسایل حقوق بشری را مطرح نکرده است. اگر ملاقات دونالد ترامپ و کیم جونگ اون در ۱۲ جون (کمتر از دو هفته دیگر)، در سنگاپور برگزار شود، اولین ملاقات میان رهبران وقت دو کشور خواهد بود.

سال پنجم، یکشنبه، ۱۳ جوزا، ۱۳۹۷ هجری خورشیدی، ۳ جون ۲۰۱۸

شماره ۱۸۳



توافق با پاکستان؛ تداوم دور باطل تلاش‌های صلح جویانه؟



که امیر پناهیان

اکنون «برنامه‌ی عمل افغانستان و پاکستان برای صلح و هم‌بستگی» هر چه باشد، نمی‌تواند در رابطه‌ی دو دولت تغییری ایجاد کند، یا حداقل نمی‌تواند به نفع صلح در افغانستان تمام شود. به این دلیل که هنوز نفس مشکل میان دو طرف تعریف نشده و ناشناخته‌شده باقی مانده و روابط دو طرف به شدت آمیخته با بی‌اعتمادی و سوء تفاهم است. واقعیت این است که تنها تفاهم و توافق بر سر یک پلان عمل نمی‌تواند به یک معضل تاریخی و ادعای ارضی میان دو طرف نقطه‌ی پایان بگذارد.

۳

رد گفتگوی‌های صلح از سوی گروه طالبان

گروه طالبان با نشر خبرنامه‌ی درباره‌ی اظهارات اخیر جنرال جان نیکلس، فرمانده عمومی نیروهای خارجی در افغانستان واکنش نشان داده‌است. در خبرنامه‌ی گروه طالبان آمده که تمام اظهارات فرمانده عمومی نیروهای خارجی بی‌اساس بوده و آنان با طرف‌های بی‌صلاحیت گفت‌وگو نمی‌کنند. به اساس خبرنامه، گروه طالبان اظهارات اخیر جنرال نیکلس را به مصابه پوشاندن ناکامی راه‌بردی آمریکا و فریب دادن شهروندان عامه آمریکا خوانده‌است. به بنیاد اطلاعات به دست آمده، طالبان گفتند که هیچ‌یک از رهبران آنان با دولت افغانستان در حال مذاکره نمی‌باشند و افزودند، در صورتی که وارد گفت‌وگو شوند، به شکل علنی اعلام خواهند کرد. گروه طالبان همچنان علاوه کرد، تا زمانی که نیروهای خارجی در افغانستان حضور داشته باشند، آنان هرگز وارد گفت‌وگو نخواهند شد. این درحالی‌ست که در جریان هفته گذشته، جنرال جان نیکلس، فرمانده نیروهای خارجی در یک ویدیو کنفرانس با روزنامه‌نگاران آمریکایی گفته بود که شماری از رهبران طالبان در حال مذاکره با دولت افغانستان می‌باشند. آقای نیکلس درباره‌ی هویت رهبران طالبان چیزی نگفته بود، اما تأکید کرده بود که رهبران ارشد و متوسط وارد گفت‌وگو اند. گفتنی‌ست با اظهارات جدید جنرال نیکلس، امیدواری شماری از شهروندان کشور به مذاکرات صلح با مخالفان مسلح دولت افزایش یافته بود و آنان توقع دارند تا هرچه زودتر گفت‌وگوها نتیجه دهد.

مصرف بودجه توسعه‌ی شش وزارتخانه و اداره مستقل دولتی صفر است

کمیسیون مالی و بودجه مجلس نمایندگان دی‌روز در نشست عمومی مجلس گزارش بررسی مصرف بودجه توسعه‌ی وزارتخانه‌ها و اداره‌های مستقل دولتی را ارائه کرد. بر بنیاد این گزارش، مصرف بودجه توسعه‌ی شش وزارتخانه و اداره مستقل دولتی صفر است. وزارت‌های دفاع ملی و امور زنان، مجلس نمایندگان، مجلس سنا، اداره ایجاد سهولت برای حمایت از منابع تمویل کوچک و اداره ملی استندرد از جمله نهادهایی هستند که مطابق این گزارش، مصرف بودجه توسعه‌ی‌شان صفر است.

عظیم محسنی، گفت: تمام بخش‌های دولتی تا تاریخ پنجم ماه جوزای سال جاری تنها ۱۸ درصد از بودجه توسعه‌ی‌شان را مصرف کرده‌اند، در حالی که تاکنون باید دست‌کم ۴۰ درصد این بودجه به مصرف می‌رسید. از سوی دیگر، امیرخان یار، نایب دوم مجلس که ریاست نشست امروز را به عهده داشت گفت، اداره‌هایی که در مصرف بودجه توسعه‌ی خویش ناکام بوده‌اند باید به مجلس فراخوانده شده و پاسخ بگویند.

نتایج گزارش مجلس نشان‌دهنده این بود که اداره‌های دولتی در مصرف بودجه توسعه‌ی‌شان به شکل نگران‌کننده‌ی ضعیف عمل کرده‌اند و بودجه توسعه‌ی اکثر اداره‌ها در بهترین حالت، تا ۱۰ درصد به مصرف رسیده است. این گزارش در حالی نشر می‌شود که در گزارش پیشین مجلس که چندی پیش ارائه شده بود نیز بابت عدم مصرف بودجه توسعه‌ی اداره‌ها و بخش‌های مختلف دولتی ابراز نگرانی شده بود.

حمله بر بزرگ‌ترین نهاد امنیتی؛ مقامات مسوول چه می‌گویند؟

محمد نسیم نظری



برای به کنترل گرفتن شماری از ولایات در افغانستان نشان می‌دهد.

وضعیت امنیتی در حالی رو به وخامت می‌رود، که چهارشنبه‌ی هفته گذشته (۹تور)، هشت مهاجم انتحاری با سوار بر دومیتر از نوع لندکروز زرهی، مجهز به سلاح‌های سبک و سنگین وارد قرارگاه اول وزارت داخله، واقع در میدان هوایی کابل شدند. بر اساس گفته‌های نجیب دانش، سخنگوی وزارت داخله، این مهاجمان هنگام ورود در کمر بند اول امنیتی با نیروهای مستقر در این قرارگاه درگیر شدند. بر اساس گزارش‌ها، تمامی مهاجمان توسط نیروهای مستقر در وزارت داخله از پا درآمدند. در این حمله به نیروهای امنیتی تلفاتی وارد نگردیده است. صفحه‌ی ۳

با مرور اندک بر حملات گروهی مخالفان دولت در هفته‌ی گذشته بالای ولایات مختلف، بر اساس آمارهای منتشر شده در سایت وزارت داخله، دست‌کم ۲۰ غیرنظامی کشته و ۲۰ تن دیگر زخمی شدند. هرچند برخی منابع آگاه این آمار را تأیید نمی‌کنند و معتقد اند که در این حملات افرادی بیشتر از آن چه وزارت داخله اعلام کرده است، کشته و زخمی شدند. این حملات در حالی انجام می‌شود که چندین ولایت به دلیل ناآمنی‌های فراوان در آستانه‌ی سقوط احتمالی قرار دارد. پیش‌روی گروه‌های مسلح مخالف دولت در میادین جنگ حاکی از انسجام درونی آن‌ها بوده و عزم قاطع آنان را

ستم ملی چیست و چرا کاخ‌نشینان آن را به رسمیت نمی‌شناسند؟

بخش اول

توغل



دولتی و توسعه‌ی جغرافیای قومی زیر نام و عناوین تطبیق قوانین دولتی در جابه‌جایی و اسکان ملیت حاکم ریشه می‌گیرد.

ستم‌گری ملی در افغانستان، خصلت خاص خود را داشته و در هر منطقه دارای ویژگی و مشخصات خاص خود می‌باشد. این ستم درون اقوام و ملیت‌های ساکن شمال کشور دارای تعریف دیگر بوده و اما در مرکز کشور، این ستم با خونریزی و سبیت بی‌نظیر اعمال گردیده، از آن‌رو بازتاب آن بی‌نهایت رقت‌بار و درد آور است. در حالی که مردم نورستان و پشه‌ای در شرق و ملیت محروم ایماق و بلوچ در مرکز و جنوب‌غرب کشور همانند دیگر ملیت‌ها و اقلیت‌های ملی در کشور داستان‌های غم‌بار و رنج‌آور از زندگی‌شان در این زمینه دارند.

ستم ملی در افغانستان به ستمی اطلاق می‌گردد، که از جانب طبقات حاکمه‌ی ملیت بر سر اقتدار، بر دیگر ملیت‌ها و اقوام و یا اقلیت‌های ملی اعمال می‌گردد. بسیاری از آگاهان و محققین داخلی و خارجی بر این باور اند، که افغانستان زندان و جهنم ملل تحت ستم و بهشت اعیان ملیت حاکم و هم‌پیمانان آنان درون ملیت‌ها و اقوام محکوم است. در این نگرش یکی از عوامل اساسی بی‌ثباتی در این کشور ستم‌گری ملی است، که بنا به علل و عوامل مختلف که ناشی از یک‌نوع مقاومت خفا و یا علنی درون ملیت‌ها و اقوام تحت ستم است، ثبات سیاسی قابل اعتماد را در این کشور زمینه نمی‌دهد. اساس این ستم، که به‌تدریج توسط دولت مرکزی استحکام یافته، عمدتاً از توسعه‌ی نامتوازن بودجه‌ی ملی، توزیع ناموزون قدرت

توافق با پاکستان؛ تداوم دور باطل تلاش‌های صلح جویانه؟

گپ مردم



طولانی‌ترین راه‌پیمایی برای صلح

در روز سوم نوروز سال جاری بود، که جریان موسوم به «کاروان مردمی صلح» به دنبال وقوع یک انفجار خونین و در اعتراض به جنگ و خشونت، در ولایت جنوبی هلمند شکل گرفت. پیش‌آهنگان و فعالان این جریان مردمی به طرف‌های درگیر خشونت، فراخوان قطع جنگ و آغاز آتش‌بس دادند و با شعار «زندگی ما بد رنگ است، جنگ است، جنگ است» از شهروندان افغانستان خواستند، که برای استقرار صلح به این حرکت مردمی بپیوندند. این حرکت در همان آغاز با استقبال گرم مردم روبه‌رو شد؛ زنان و مردان ولایات هرات، قندهار و بخش‌های دیگری از کشور با برپایی خیمه‌های تحصیلاتی حمایت‌شان را از این جریان اعلام کردند، کاربران رسانه‌های اجتماعی به حمایت آن شتافتند، نهادهای دولتی و گروه‌های شورشی در برابر آن واکنش نشان دادند. حکومت از فراخوان صلح‌خواهانه‌ی جوانان هلمندی استقبال کرد و طالبان با صدور اعلامیه‌ای از اعضای این جریان خواست؛ در مناطق تحت کنترل آنان راه‌پیمایی نکنند. جدای از این واکنش‌ها، تا این‌نم اما آن‌چه این جریان مردمی به آن دست یافته، جلب توجه و حمایت همه‌جانبه‌ی افکار عمومی بوده، ظاهر این جریان به سوی همگانی شدن در حرکت است و رنگ و بوی ملی گرفته است.

پس از آن‌که طالبان مانع سفر کاروان مردمی صلح به مناطق تحت کنترل شان شدند، اعضای این کاروان در یک اقدام بی‌پیشینه تصمیم گرفتند؛ پیام صلح‌طلبانه‌ی شان را به جاده‌ها ببرند و طولانی‌ترین راه‌پیمایی برای صلح را کلید بزنند. این راه‌پیمایی از مرکز ولایت هلمند در روزهای نخست ماه رمضان شروع شد و نزدیک به بیست روز می‌شود، که این کاروان مسیر طولانی هلمند-کابل را پیاده می‌پیمایند و اکنون در حوالی شهر غزنی رسیده‌اند. اعضای این کاروان گفته؛ آنان در مسیر راه شان با مردم محل پیرامون چگونگی استقرار صلح و قطع جنگ گفت‌وگو می‌کنند. ویدیوهای که از جریان سفر جریان مردمی صلح به شبکه‌های اجتماعی پخش شده است، نشان می‌دهد که ساکنان محل و آثانی که در مسیر شاهراه کابل-قندهار قرار دارند، به شکل پرشور از این کاروان استقبال کرده‌اند. در یکی از این ویدیوها که مربوط ولسوالی شاهجوی ولایت زابل است و لحظه‌ی ورود کاروان مردمی صلح را نشان می‌دهد، خیلی از مردمی دیده می‌شوند، که به پیشواز استقبال این جریان، به جاده بر آمده و بی‌زاری‌شان را از جنگ با شعارهای صلح‌خواهانه ابراز می‌کنند.

با این اوصاف پیامی را که از حرکت مردمی صلح ولایت هلمند و از استقبال پرشور و صمیمی مردم از این جریان صلح‌طلبانه می‌گیریم؛ برای آینده‌ی صلح و ثبات در کشور به شدت امیدوارکننده و خوشایند است. از آغاز جنگ‌های داخلی در افغانستان این بی‌پیشینه‌ترین حرکتی است، که شهروندان این سرزمین در بستر آن به صورت نسبت یک‌دست و خودجوش نفرت و انزجار شان را نسبت به خشونت و جنگ اعلام می‌دارند و با پیوستن به شعار «صلح را نکشید» بر شدت و ضرورت تأمین صلح تأکید می‌کنند. تجربه نشان داده است؛ تا زمانی که داعیه‌ی صلح‌طلبی و نه به جنگ، مردمی نشود، قطع جنگ و استقرار صلح در این سرزمین ناممکن است. به نظر می‌رسد اکنون همین فرصت به تمام معنی فراهم شده است. از یکسو کاروان صلح، یکجریان به تمام معنی مردمی و خودجوش به نظر می‌رسد و از جانب دیگر بستر اجتماعی جوامعی که در گذشته خود مینا و بانی جنگ بوده، اکنون رنگ و بو عوض کرده و ساکنان آن تلاش‌های آشتی‌جویانه را سر گرفته‌اند. با کنار هم قرار دادن این موارد، چشم‌انداز امیدبخش نسبت به آینده‌ی صلح و ثبات در کشور ترسیم می‌شود، مشروط بر این‌که شهروندان افغانستان آگاهانه و هوشیارانه این حرکت را گسترش دهند و از داعیه‌ای صلح‌خواهانه آن حمایت کنند.

رُخ‌دادهای اخیر امنیتی نشان می‌دهد، که طرح صلح حکومت وحدت ملی در سطح داخلی و منطقه‌ای نتیجه‌ی مشخص و قابل توجه نداشته است. تشدید حملات انتحاری در شهرها، گسترش ناامنی در ساحات نسبتن امن و شدت گرفتن جنگ جبهه‌ای در حدود نزدیک به ده ولایت؛ از نشانه‌های واضح شکست برنامه‌ی صلح حکومت است. برنامه‌ای که به رغم سر و صداهای بسیار در عمل اما نه تنها نتوانسته برای پایان‌بخشیدن به جنگ و خشونت‌ها در افغانستان، راهکار مناسب ارائه کند، بلکه تا این‌جای کار پیامدهای منفی بسیاری در پی داشته و به پیچیدگی و شدت جنگ در کشور افزوده است. با وصف آن‌که مقام‌های مسوول در حکومت، بارها از آغاز گفت‌وگوهای صلح با مخالفان مسلح و از جمله گروه طالبان ابراز امیدواری کرده و از نشست‌های سری مسوولان امنیتی با اعضای ارشد این گروه سخن گفته، ولی بی‌ربطی و بی‌تفاوتی طالبان به بسته‌ی پیش‌نهادی صلح حکومت و عمل کرد و اظهارات اعضای این گروه در برابر ادعاهای مسوولان امنیتی، به خوبی روشن ساخته است، که طالبان هیچ بهایی به تلاش‌های آشتی‌جویانه‌ی حکومت وحدت ملی نمی‌دهند و هیچ علاقه‌ای برای آغاز مذاکرات صلح با جانب افغانی ندارند، بلکه سخن‌گوی این گروه بارها اعلان کرده؛ که جانب گفت‌وگوی طالبان امریکا است نه دولت به قول آنان دست‌نشانده‌ی افغانستان.

تلاش‌های حکومت برای استقرار صلح در افغانستان، در سطح منطقه‌ای و جهانی نیز نتیجه‌ی ملموسی نداشته است. تدارک نشست صلح تاشکند پس از نشست دوم «پروسیه کابل»، و به دنبال آن برگزاری کنفرانس/نشست صلح اندونیزیا با شرکت علمای دینی کشورهای اسلامی، عملی بی‌نتیجه به نظر می‌رسد. زیرا در این نشست‌ها نه تنها هیچ‌گونه کارشویه یا نقشه‌ی راه مشخص برای تأمین و استقرار صلح در افغانستان ارائه نشده؛ بلکه طرف صلح دولت، هم‌چنان ناشناخته و مبهم باقی مانده و از شبکه‌ها و قدرت‌های که در حمایت از

طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی متهم اند، نیز یک تعریف واضح و روشن ارائه نشده است. تحت چنین شرایط، گفت‌وگو با شبکه‌ها و گروه‌های دخیل در جنگ کشور قبل از آن‌که به حل معضله در این سرزمین کمک کند، به پیچیدگی آن می‌افزاید. حل مسئله‌ی افغانستان می‌طلبد تا قبل از هر چیز دیگر، تصویر کاملن شفاف از طرف یا طرف‌های درگیر جنگ ارائه شود، جانب گفت‌وگو مشخص گردد و پس از آن یک استراتژی قابل تطبیق و پاسخ‌گو طرح و به مرحله‌ی اجرا گذاشته شود. در غیر این صورت هرگونه تلاش برای ختم جنگ به بُن‌بست خواهد خورد و هیچ‌گونه چشم‌انداز روشن و امیدبخش برای تأمین صلح شکل نخواهد گرفت.

به همین دلیل، آغاز مذاکرات با پاکستان همواره توأم با بدبینی بوده است. همان‌گونه که گفت‌وگو با طالبان تا این دم امیدوارکننده به نظر نمی‌رسد، مذاکرات با پاکستان هم بدون طرح یک استراتژی واضح و مشخص نتیجه‌ی مثبتی نخواهد داشت. در سه سال اخیر این چندمین بار است، که حکومت افغانستان با جانب پاکستان سر قهر و آشتی گرفته و هیچ‌گاه یک سیاست معتدل و درازمدت پیشه نکرده است. کم اتفاق افتاده که در سال‌های اخیر و به‌ویژه پس از تشکیل حکومت وحدت ملی، رابطه‌ی کابل و اسلام‌آباد یک رابطه‌ی دولت با دولت بوده باشد؛ بلکه همیشه انگشت اتهام و انتقاد را به سوی هم‌دیگر نشانه گرفته، گاه تا سرحد بایکات و قهر پیش رفته و گاه آشتی زودگذر و محدود پیشه کرده‌اند. مقامات مسوول در حکومت کابل و در رأس آن محمد اشرف غنی، یا به حکومت اسلام‌آباد به مثابه‌ی دشمن نگریسته و حرف از انزوای پاکستان در سطح بین‌المللی زده‌اند و یا سخن از اعتماد سازی به زبان آورده و به آنان برادر خطاب کرده‌اند. در چنین یک وضعیتی است، که با گذشت هر روز هم سناریوی جنگ پیچیده‌تر و صلح دست‌نیافتنی‌تر شده می‌رود و هم فضای اعتماد میان دو طرف هرگز شکل نگرفته و جلو سوءتفاهم و ادعاهای ارضی گرفته نشده است.

اکنون «برنامه‌ی عمل افغانستان و پاکستان برای صلح و هم‌بستگی» هرچه باشد، نمی‌تواند در رابطه‌ی دو دولت تغییری ایجاد کند، یا حداقل نمی‌تواند به نفع صلح در

افغانستان تمام شود. به این دلیل که هنوز نفس مشکل میان دو طرف تعریف‌ناشده و ناشناخته‌شده باقی مانده و روابط دو طرف به شدت آمیخته با بی‌اعتمادی و سوءتفاهم است. واقعیت این است که تنها تفاهم و توافق بر سر یک پلان عمل نمی‌تواند به یک معضل تاریخی و ادعای ارضی میان دو طرف نقطه‌ی پایان بگذارد. مهم اجرایی شدن و به اجرا در آمدن یک برنامه یا پلان توافق‌شده است، که با توجه به دیوار بلند بی‌اعتمادی میان کابل و اسلام‌آباد و عدم یک استراتژی درازمدت، سخت است به نتیجه‌بخش بودن این طرح امیدوار بود. تا این‌جای کار مشکل میان دو طرف همان است که بود. یک جانب ادعای مالکیت دارد و جانب دیگر نگاه به شدت تاریخی نسبت به مسئله. در این میان اما آن‌چه بین دو طرف هم‌چنان حل‌ناشده باقی مانده، به رسمیت‌نشاختن اصل مشکل است؛ تا هنوز هم افغانستان و هم پاکستان در مواجهه با نفس مشکل محافظه‌کارانه برخورد کرده‌اند. همیشه دولت‌های دوطرف هر از گاهی که همدیگر را به دهشت‌افگنی در خاک یک‌دیگر متهم کرده، دلیل یا دلایل این اتهامات را چیزی غیر از آن‌چه اصل مشکل خوانده می‌شود، عنوان کرده‌اند. معنی چنین روی‌کردی این است، که دو جانب به خصوص دولت پاکستان به دلایل پنهان و نامعلوم تا کنون در به رسمیت‌نشاختن اصل مشکل، برخورد به شدت محافظه‌کارانه داشته‌اند، نه صادقانه و منصفانه. حرف این است، مشکل دوجانب هرچه که باشد، هر دو طرف در ذیل یک رابطه‌ی دولت با دولت و تحت نظارت جامعه‌ی جهانی قبل از هر چیزی آن‌را به رسمیت بشناسند و سپس برای حل آن به میز گفت‌وگو و مذاکره بروند. هم‌اکنون آن‌چه میان کابل و اسلام‌آباد جریان دارد، خلاف این اصل است؛ دو طرف بدون به رسمیت‌نشاختن «مشکل» حرف از مذاکره و توافق بر سر یک برنامه‌ی عمل به زبان آورده و از امکان استقرار صلح و هم‌بستگی سخن گفته‌اند. در حالی که هر دو جانب به خوبی می‌دانند؛ تا زمانی که اصل مشکل شناسایی و رسمیت‌نشاخته نشود، در روابط دو دولت اعتماد لازم به وجود نخواهد آمد و این‌گونه دل‌بستن به تلاش‌های آشتی‌جویانه و مذاکرات دولت با دولت ساده‌لوحی بیش نیست.

در این نشست‌ها نه تنها هیچ‌گونه کارشویه یا نقشه‌ی راه مشخص برای تأمین و استقرار صلح در افغانستان ارائه نشده؛ بلکه طرف صلح دولت،

هم‌چنان ناشناخته و مبهم باقی مانده و از شبکه‌ها و قدرت‌های که در حمایت از طالبان و دیگر گروه‌های تروریستی متهم اند، نیز یک تعریف

واضح و روشن ارائه نشده است. تحت چنین شرایط، گفت‌وگو با شبکه‌ها و گروه‌های دخیل در جنگ کشور قبل از آن‌که به حل معضله در این

سرزمین کمک کند، به پیچیدگی آن می‌افزاید. حل مسئله‌ی افغانستان می‌طلبد تا قبل از هر چیز دیگر، تصویر کاملن شفاف از طرف یا طرف‌های

درگیر جنگ ارائه شود، جانب گفت‌وگو مشخص گردد و پس از آن یک استراتژی قابل تطبیق و پاسخ‌گو طرح و به مرحله‌ی اجرا گذاشته شود. در

غیر این صورت هرگونه تلاش برای ختم جنگ به بُن‌بست خواهد خورد و هیچ‌گونه چشم‌انداز روشن و امیدبخش برای تأمین صلح شکل نخواهد

گرفت.

ستم ملی چیست و چرا کاخ‌نشینان آن را به رسمیت... .

زندگی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مصونیت شخصی رنج می‌برند.

این طبقات و اقشار وسیع اجتماعی که بخش متحرک و فعال جامعه‌ی افغانستان را تشکیل می‌دهد، در مخالفت با طبقات حاکمه‌ی ملیت حاکم، و شوونیزم قومی که شاه‌رگ اقتدار سیاسی و امتیاز توزیع امکانات اقتصادی کشور را در قبضه‌ی خود دارند، خواستار توزیع عادلانه‌ی قدرت دولتی، ثروت و منابع ملی در کشور اند.

به نظر می‌رسد، این نیرو در این اواخر بیشتر از هر زمان دیگر بنابه رشد موسسات آموزشی، آزادی‌های نیم‌بند سیاسی و فرهنگی در حال گسترش بوده و در همایش‌های عدالت‌خواهانه چندین‌بار در خیابان‌های پایتخت و دیگر شهرها حضور و مطالبات شان را به‌طور گسترده به اثبات رسانیده‌اند. لجاجت دولت مرکزی در زمینه‌ی عدم حل مسئله‌ی ستم ملی یکی از عوامل مهم است، که این واکنش جمعی را پایه‌ی اجتماعی داده و زمینه را به شکل غیر قابل باور برای توسعه‌ی آن فراهم ساخته است. این مطالبات که گاهن در چارچوب فدرالیسم و خود مختاری بازتاب عینی و مشهود می‌یابد، به گونه‌ای زیر زبانی درون بسیاری از حلقات، باورهای تجزیه‌طلبانه را نیز با خود زمزمه می‌نماید. از این رو در بسیاری مناطق ساکنان بومی و محلی موجودیت کارمندان بلند رتبه‌ی دولتی را که خون غیربومی

این تعریف اغلب به میزان شرکت طبقات حاکم دیگر ملیت‌ها در قدرت مرکزی و یا محلی، پیشینه‌ی رنج و اشغال اراضی و ارزش جغرافیای سیاسی و اقتصادی این ملیت‌ها در نگاه ملیت حاکم ارتباط داشته و کمیت آن در واکنش جمعی به این مسئله زمانی افزایش و در مقاطع دیگر کاهش را نشان داده است. تدوین تئوریک این داعیه به زمانی بر می‌گردد، که نخبگان فرهنگی این جوامع به استفاده از زمینه‌های مساعد تعلیمی و تحصیلی درون موسسات آموزشی کشور به مدارج معین از درک سیاسی در این زمینه دست یافته و علل و عوامل آن را با بهره‌گیری از دانش مورد نظر به بررسی گرفته و استنتاج شان را در زمینه به شکل رسمی و یا غیررسمی ارائه کرده‌اند. در این بررسی جدا از عده‌ای معدودی از زمین‌داران بزرگ، صاحبان سرمایه و شرکای قدرت که متعلق به ملیت‌های تحت ستم و اما متحد دولت مرکزی اند، بخش‌های اصلی اجتماعات ملیت‌ها و اقوام تحت ستم اعم از دهقانان، کسبه‌کاران روستایی، کارگران فصلی و غیرفصلی، مأمورین ادارات ملکی و نظامی، به‌ویژه درون ادارات امنیتی و موسسات نظامی و آموزشی، کسبه‌کاران شهری، تاجران خرده پا و در بسا موارد تاجران بزرگ مربوط به ملیت‌ها و اقوام غیرملیت حاکم، به نوعی از شوونیزم ملیت حاکم در بخش‌های مختلف

حمله بر بزرگ‌ترین نهاد امنیتی؛ مقامات مسوول... .

صورت آشکار ادعا نموده، که حکومت افغانستان با سران طالبان در حال رأی‌زنی و مذاکره است. این ادعاها در حالی صورت می‌گیرد، که چندی قبل مشاور امنیت ملی افغانستان (حنیف اتمر) با سفر به کشور پاکستان از نهایی شدن توافق موصوف به (پلان عمل افغانستان و پاکستان برای دستیابی به صلح و همبستگی) خبر داده بود. دفتر مطبوعاتی مشاور امنیت ملی با پخش خبرنامه‌ای افزوده بود، که در این سفر، حنیف اتمر به نمایندگی از جانب افغانستان با مقامات بلندپایه‌ی پاکستان در خصوص اجرایی‌شدن توافق‌نامه‌ی صلح، دیدار و گفت‌وگو کرده است. سفر آقای اتمر به پاکستان در حالی انجام می‌شود، که در این اواخر کابل و اسلام‌آباد روابط خصمانه‌ای داشته‌اند. حکومت افغانستان همیشه دولت پاکستان را از آن‌چه دخالت در امور افغانستان خوانده می‌شود، متهم نموده و باور عمومی در درون دولت افغانستان نسبت به موضع اسلام‌آباد در قبال مبارزه با تروریستان، بدبینانه است .

اما از آن سو؛ پاکستان همواره با بی‌پایه خواندن ادعاها‌ی حکومت کابل، دولت افغانستان را به توطئه و داشتن سؤظن در روابط دیپلماتیک متهم ساخته است. این در حالی است، که طی یک‌سال گذشته افغانستان در مجموع و ساکنین شهر کابل به صورت اخص، شاهد حوادث تلخ تروریستی بوده، که گفته می‌شود از سوی آی‌اس‌آی (سازمان استخباراتی پاکستان) و برخی حلقات وابسته به گروه‌های افراطی موجود در خاک آن کشور و شبکه‌های شبه‌نظامی فعال در آن سوی خط دیورند، سازمان‌دهی شده‌اند. بر اساس آمارهای منتشر شده از سوی برخی نهادهای تحقیقی، بر اثر این حملات بیشتر از هزار نفر کشته و زخمی شده‌اند. این حملات که بیشترین قربانی از غیر نظامیان گرفته است، واکنش‌های تند ملی و بین‌المللی را در پی داشته است.

منتقدین دولت افغانستان، حکومت وحدت ملی را عامل اساسی این کشتارها می‌پندارند و مدعی اند، که ضعف

دارند، به‌خصوص اگر ریشه‌ی خونی با ملیت حاکم داشته باشد، بیگانه پنداشته و آن‌را در سطح اشغال‌گر و یا مأمور اعمال ستم ملی بر ساکنان محلی تصور می‌نمایند.

برمبنای این باور بسیاری نخبگان سیاسی که موضوع ستم ملی را به بررسی گرفته‌اند، ستم ملی در افغانستان نمی‌تواند جدا از حمایت حامیان دولت مرکزی در افغانستان دوام یافته و این ستم به‌گونه‌ی کنونی بر سایر اقوام و ملیت‌ها اعمال گردد. برمبنای این باور این ستم درون دربار شاهان سلسله‌ی صفوی و افشاری در ایران قرن ۱۸ و ۱۹م انعقاد یافته و سله‌ی استعمار انگلیس آن‌را قانون‌مند و تزاران روس در قرن ۱۹ و ۲۰م آن‌را به‌گونه‌ی دیگر حمایت و بالاخره در پنجاه‌سال اخیر زیر حمایت پاکستان و ایران و به‌خصوص ایالات متحده‌ی آمریکا در شکل کنونی‌اش انسجام و تبارز یافته است.

برخلاف تصور بسیاری آگاهان امور سیاسی، که فکر می‌کردند؛ مسئله‌ی ستم ملی پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م و شکل‌گیری دولت‌های مغایر با نظام‌های گذشته تخفیف می‌یابد، حال وضعیت نشان می‌دهد که آن ستم نه تنها کوچک‌ترین تخفیف را شاهد نگردیده بلکه در ابعاد مختلف تشدید و توسعه یافته و بدتر از همه زیر نام لویج و قوانین دولتی هر روز بیشتر از روز گذشته استحکام و گسترش را نیز شاهد بوده است.

دستگاه‌های امنیتی و استخباراتی باعث گردیده، تا گروه‌های تروریستی با خیال آسوده در امن‌ترین نقاط شهر با استفاده از انواع ابزارهای اغفال‌کننده، حملات انتحاری انجام دهند. اما رهبران حکومت وحدت ملی همیشه از پیچیده‌بودن این حملات و دخالت کشورهای همسایه خبر داده‌اند. حکومت می‌پذیرد که ضعف‌های از قبیل؛ فساد، ناهماهنگی درونی در امر مبارزه با تروریستان، عدم دقت در استراتژی جنگی توسط مراجع مسوول، عدم رسیدگی به موقع کمک‌ها در مناطق تحت تهدید، نبود امکانات مناسب استخباراتی برای شناسایی و کشف هویت تروریستان و نبود استراتژی جامع برای امنیت کلان شهرها مخصوصن کابل که هرازچندگاهی شاهد حملات انتحاری در داخل شهر و نقاط مزدحم می‌باشد، در درون نهادهای امنیتی وجود دارد، اما به گفته‌ی آنان بخشی عظیم از این حملات توسط شبکه‌های تروریستی در خارج از مرزهای افغانستان طرح و با استفاده از وضعیت بد امنیتی و سیاسی، در داخل افغانستان اجرا می‌شود.

تلاش‌های حکومت وحدت ملی برای مذاکره با رهبران ارشد دولت پاکستان در حالی به نتیجه‌ی نهایی نزدیک می‌شود، که برخی از شخصیت‌ها سیاسی از این حرکت حکومت انتقاد کرده و آن‌را زیر سوال‌بردن استقلال و حاکمیت ملی در افغانستان عنوان می‌کنند. برخی از اعضای شورای ملی در هفته‌ی گذشته در جلسه‌ی عمومی این مجلس، از این حرکت حکومت به شدت انتقاد کردند و تلاش برای امضای توافق امنیتی موصوف به پلان عمل افغانستان و پاکستان برای دستیابی به صلح و همبستگی را ننگین‌ترین سند برای افغانستان و رهبران حکومت خواندند. این نمایندگان، دولت پاکستان را متهم به عدم صداقت و تعهد در امر مبارزه با تروریستان می‌دانند و این سند را فاقد نتیجه‌ی عملی عنوان می‌کنند.

اعلامیه‌ی تکفیر امان‌الله از سوی

علمای طرفدار حبیب‌الله کلکانی

"اعلامیه‌ی تکفیر که بلافاصله بعد از به قدرت رسیدن حبیب‌الله خان کلکانی از طرف علمای طرف‌داراش تهیه و با کسب امضای سرشناسان کابل تایید شد، به تاریخ ۱۸ جنوری با ارائه ۱۹ دلیل شرعی امان‌الله خان را مرتد معرفی نموده و خلع وی را از سلطنت اعلان نمود:

۱. این‌که (سلام) از طریقه‌ی مسنونه‌ی قولی رسول اکرم است، آن‌را ترک و به اشاره‌ای که عادت کفار است، ما اهالی مسلمان را جبرن ترغیب نمود.
۲. این‌که دستار که طریقه‌ی سنت آن حضرت است و ادای نماز با آن کامل می‌گردد، به عوض آن کلاه که به رسم و هینت کفره و ادیان باطله است، به ما اهالی اسلامی حکم و تارک آن‌را مجرم نشان داده است.
۳. این‌که آن چه البسه‌ی اسلامی که ملبوس سلف بود، آن‌را ترک، همه را به البسه‌ی کفر مشابعت و امر داد.
۴. این‌که به مضمون آیات قرانی که مرد اجنبی از زن اجنبیه و زن اجنبیه از مرد بیگانه چشم خودها را نگاه بدارند، این امر عظمی خداوندی را گذاشته، برخلاف آن اعلان ترک ستر داد.
۵. این‌که اسلام خروج زن کبیره و بالغه را بدون اجازه‌ی زوج‌اش و ضرورت شرعی شارع جواز نداده، این امان‌الله همگی دخترها و زن‌ها را به مکتب مقرر و پرده‌ی ناموس ما مسلمانان را درید...

۶. این که احیاء لحه و قطع شارب که از سنت قولی و فعلی رسول‌الله بود، امروز امان‌الله به خلاف آن جاری نموده بود.
۷. این‌که بچه‌های که شرعن حکم دختران بالغه را دارند، به مکتب‌ها، مفاد دینی و علم شرایع و احکام قرانی بر آن‌ها مرتب نبوده، بلکه در اعتقادات شان خلل‌های زیادی واصل و خود بچه‌ها همگی بی‌باک شده‌اند. طلب علم که به هر مسلم و مسلمه فرض کفایه است مقصد از علم احکام قرانی است، نه این علمی که خط و حساب انگریزی و یا بلاد و سلاطین ماضی و السنه‌ی کفر یاد بگیرند.
۸. این که در هیچ ملت و مذهب اسلامی رواج نشده و نیست که دختران بالغه‌ی اسلامی را از دارالاسلام کشیده و بدون محارم در بلاد کفر روانه کرده، تا خط و حساب انگریزی یاد بگیرد. این کار قبیحه اش ما جمیع اهالی اسلامی ملعون همه اهالی بلاد کفر و اسلامیه شده بودیم. در هیچ زمان هیچ پادشاه چنین ظلم صریح نکرده و نخواهد کرد.

۹. این که عملیات ظاهره امان‌الله آن چه است دلالت به خرابی اعتقاد باطله‌ی او داشت، که از امور شرعی متعرض است، آن‌چه کارات که از او ملاحظه می‌شود به مقصد چهار روزه‌ی دنیای فانی و بر خواهشات نفسانی است. به ترقی‌خواهی دین پاک که سرمایه‌ی حیات ابدی است، پرداخت نداشت.
۱۰. این‌که رسول‌الله حُب علم و علما را مثل حُب و دوستی خود نشان داده. امان‌الله همراه علم و علما عداوت ذاتی داشت. علم دین و علما را بد و استخفاف‌شان‌را خوب می‌دانست. این علامه‌ی کفر است.

۱۱. این‌که به قرار مضمون آیات قرانی شخصی که بانی فتنه و فساد فی‌مابین مسلمین شود، یعنی بدعیات خلاف مذهب حنفی را جاری گذاشته، طبق پیش‌نهاد خود تشبیهات فعلی و قولی اهل نصارا را ساخته بود و می‌خواست رشته‌ی اسلامیه را از گلوی ما اهالی کشیده، پیرو افعال کفر نماید.

۱۲. این‌که سنه قمری را که ملفوظ آیات قران است، آن‌را محو و شمسی را رواج داده بود.
۱۳. این‌که اعلان نموده بود که سنه و تاریخ انگریزی را بعد از این تحریر کنید. مقصدش این‌که رفته رفته کتب معتبره‌ی فقه شریف را محو و کتب منسوخه‌ی کفر را روا سازد.

منبع: واکنش‌های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان، دکتر سنزل نوید، مترجم: محمد نعیم مجددی، انتشارات احرازی، سال ۱۳۸۸، صص

- تنها "گپ مردم" بازتاب‌دهنده‌ی موضع‌گیری رسمی نشریه است و مسئولیت نوشته‌های دیگر به عهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.
- "صدای مردم افغانستان"، از ارسال نوشته‌های خوب شما استقبال می‌کند. اداره‌ی نشریه در ویرایش، نشر و یا عدم نشر نوشته‌ها دست باز دارد.

فیس‌بوک: هفته‌نامه صدای مردم افغانستان

آدرس دفتر: کابل، کارته - ۳، سرک شش، نزدیک ریاست پاسپورت

عصر روشن فکران وابسته

نیما ارسطویی

افغانستان در طول تاریخ شاهد تحولات ژرف و بنیادین در ساخت‌های ایدئولوژیک بوده است. این کشور علی‌رغم تجربه‌های گوناگون از خشونت و توحش، تجربه‌های جدید از بسترهای تکامل یافته نیز دارد. بعد از توافقات بن و تشکیل دولت ملت در افغانستان، پنجره‌ی جدید در عرصه‌های سیاسی و حقوقی به وجود آمد. نوع نگاه جامعه به پارادایم‌های مدرن، معطوف به پیش‌زمینه‌های تاریخی و سنتی موجود در کشور پی‌ریزی و به مرور زمان رشد یافت. این روند و طرز نگاه، اما نتوانست با الگوهای جدید و برخاسته از دانش و فهم انسان مدرن از قبیل: آزادی بیان، تلاش برای دستیابی نسبی به ارزش‌های حقوق بشری و... در جامعه‌ای به شدت سنتی افغانستان، گره‌های کور و پیچیده‌ای به جامانده از روابط سنتی را باز کند؛ بلکه خود با هضم شدن در متن گفتمان‌های سنتی، چشم‌انداز ترقی و پیشرفت در کشور را مسدود کرد.

از خرافه‌گرایی مذهبی در مراکز و اماکن عمومی تا طفره‌رفتن‌های ایدئولوژیک روشنفکران، از عوام‌زدگی سیاست و رشد اوهم‌گرایی تا فقر اقتصادی و تا نبود امکانات مناسب زیست‌محیطی، همه محصول نوع نگاه غیرواقعی به ارزش‌های مدرن است، که در تلفیق با دیوارهای مستحکم سنت‌های رایج افغانی، نتوانسته توازن فکری و مفهومی ایجاد نماید. جامعه‌ی کنونی ما مثال واضح از یک تقلا بی‌پهلو برای تلفیق دریافت‌های مدرن و سنتی از حیات جمعی بشری بوده، که در هیچ پیمانه‌ی فکری و ترازوی ایدئولوژیک نمی‌گنجد.

با نگاه دوگانه به متغیرهای برخاسته از فهم مدرن؛ جامعه‌ی ما عمیق در عصر تحقیر اندیشه و خرد انسانی، زوال و انحطاط دستگاه‌های فکری و نبود تعریف مشخص از ارزش‌های مشترک قرار دارد که این امر سبب شده، تا نه تنها افقی نوین برای درک واقعیت‌های ملموس چون: سیاست، اقتصاد، فرهنگ، هنر و تئاتر ایجاد نگردد؛ بلکه با خود شیفتگی‌های بی‌مورد، نظم سنتی جامعه در تقابل واضح با هنجارهای مدرن قرار گیرد. از خصوصیات این تلفیق ناروا و فاقد خرد ارزشی، سیاست‌زدگی ناهنجاری آشکاری است، که به وضوح در اشکال مختلف و زوایای گوناگون خود را نشان می‌دهد. مخصوصاً در این روزها که اوج تبلیغات کمپاینی برای شرکت در پروسه‌ی انتخابات پارلمانی بوده و در هر چند قدمی یک کاندید پارلمان به چشم می‌خورد.

ظرفیت‌ها و استعدادهای جامعه برای انتخاب نماینده در پارلمان به افراد ثروتمند چشم دوخته‌اند. در این وضعیت، اساسی‌ترین سوال برای یک فرد مسوول جامعه این است: آیا برخورد ظرفیت‌های جامعه با روندهای ملی واقع‌بینانه است؟

با نگاه بنیادین به واقعیت‌های موجود، به وضوح دریافت می‌شود، که ما نه تنها در حال گذار بلکه در حال جنگ با ارزش‌های مدرن هستیم. حالت گذار؛ مرحله‌ای است که نیروهای مسوول یا جرقه‌های یک نگرش متفاوت با طیف‌های گوناگون هم‌نوعش گفت‌وگو می‌کنند. در مقابل، ظرفیت‌های جامعه از حرکت آنان استقبال می‌نمایند. اما فهم عمومی موجود در کشور، با تخریب تجربه‌های موفق و با تضعیف امکانات فرهنگی و مدنی در تلاش است، تا هر ندای معرفتی را سرکوب و با آن مقابله نماید.

اصولاً در چنین جامعه‌ای نقش روشن‌فکر و مجموعه‌های تجربه‌اندیش با ذهنیت‌های دگراندیش می‌تواند، تحول‌آفرین باشد. اما افسوس که اصحاب معرفت نه تنها در صدد نقد و اصلاح نیستند، بلکه با شامل شدن در رانت‌های مافیایی تلاش دارند، تا به ثروت مادی برسند. روشنفکر کسی است، که وضعیت موجود را نمی‌پذیرد او با مطالعه ابعاد دخیل در ایجاد وضعیت فعلی، تلاش دارد الگوهای اصلاحی پیش‌نهاد نماید. روشنفکران افغانی با بی‌توجهی به وضعیت کنونی و نابسامانی‌های ایدئولوژیک، توجیه‌گر اربابان شان اند. نو اندیشان جامعه به جای جلوگیری از پراکندگی فکری، برخی با گرفتن امکانات اندک با حکومتی نا مشروع کنونی همکاری نموده و از این طریق به خوش‌خدمتی مشغول شده‌اند، اما برخی دیگر با اشتراک در پروسه‌های رانت‌خواهی (مافیایی) در حصار ثروت‌اندوزی گیر کرده و نگاه شان را قربانی اهداف خورد و ریز دنیای مادیت نموده‌اند.



رشد اقتصاد جنایی و فروپاشی اقتصاد معیشتی؛ دهقانان وابسته به زمین

روستایی

چگونه در خدمت دستگاه‌های جنگی قرار می‌گیرند؟

بخش اول



واقعیت‌های موجود، نشان می‌دهد که توسعه‌ی نظام اقتصاد بازار برای جامعه‌ی افغانستان و به‌خصوص برای توده‌های فقیر آن، فاجعه‌ساز گردیده است. این واقعیت‌ها را در زندگی روزمره‌ی مردم و وابستگی بدون حد و مرز آنان به اقتصاد جهانی و در تک‌محصولی شدن اقتصاد جنایی تریاک، فروپاشی نظام تولیدی برای تهیه‌ی مواد غذایی مورد نیاز اولیه، کوچ و فروپاشی زندگی روستایی، پیوستن گروهی دهقانان به مخالفان مسلح و رشد بی‌پیشینه‌ای تفاوت میان طبقات دارا و نادار، می‌توان به آسانی مشاهده کرد.

تطبيق این نظام و حمایتی دولت از این پروسه سبب گردیده، فقر و فلاکت تمیق و نیروهای تولیدی جامعه، زیر فشار تهدید بی‌امنی رو به فرار و اوضاع خود به خود به نفع گروه‌های هراس‌افکن سازمان یابد. این نظم ویران‌گر در جامعه‌ای تطبيق می‌گردد، که اساس تولید اقتصادی‌اش وابسته به زراعت، مال‌داری و پیشه‌وری محدود در روستاها بوده و اقتصاد سرمایه‌داری حتی در کلان‌شهرهای آن نیز رشد قابل ملاحظه‌ای نداشته است. در این وضعیت نظم جهانی نظام سرمایه که با استفاده از سرمایه‌ی مالی‌اش در این روابط نفوذ نموده، و توانسته است با مداخله‌ی سیستماتیک و با برنامه از اساس آن‌را آسیب‌شناسی نماید، حال می‌کوشد بخش غیرقابل تأثیر آن‌را حفظ و اما بخش‌های موثر آن‌را با نوآوری در کشت و قاچاق مواد مخدر در مسیر ویران‌گر و جنایی هدایت و جراحی نماید.

با این برنامه، نظم جهانی توانسته اقتصاد معیشتی و سنتی کشور را مجبور به فروپاشی و اتوریته جهانی‌اش را در ایجاد نظم جدید اقتصاد مافیایی به خوبی نشان دهد. در بستر این نظم است، که تولیدات ملی نابود، اقتصاد جنایی رشد و بازار افغانستان درست به بازار مبادله کالای کشورهای دخیل در منازعه افغانستان تبدیل شده است.

تطبيق این نظم سبب شد، تا مابده و تولید کالا در روستاها از میان رفته و اما در بخش تولید اندیشه و تغییر در افکار و بینش مردم تحول ایجاد نگردیده و جامعه کماکان در دست سران قبیله و یا سرده‌های روحانی و فرماندهان جاهل گروه‌های هراس‌افکن که در روستاها حاکم اند، اسیر و بیچاره باقی بمانند. با از میان رفتن اقتصاد معیشتی و توسعه‌ی اقتصاد

جنایی به‌تدریج دست دولت از روستاها کوتاه و زمینه برای غارت روستائیان به‌ویژه برای گروه‌های مسلح مخالف از هر سو فراهم و در نتیجه روستاها به بستر تولید منابع مالی و انسانی برای آن گروه‌ها کاملن مساعد و بالمقابل وابستگی دولت به کمک‌های مغرضانه‌ی جامعه‌ی جهانی و هم‌کاران مافیایی آن در سطح بی‌نظیر و بی‌پیشینه‌ای افزایش یابد.

این تغییر ویران‌گرانه، که از دوران حکومت امارت اسلامی آغاز و در جریان قریب به دهه‌ی اخیر توسعه‌ی سرطانی داشته است؛ دهقانان را ناگزیر به فاصله از زمین و زراعت سنتی ساخته و آنان را درست در خدمت جنگ و ناامنی و یا تمویل و توسعه‌ی اقتصاد جنایی و گروه‌های مسلح قرار داده‌اند. این دگرگونی باعث شده است، که هم قدرت دولتی در روستاها نابود و هم در ساختار عشیرتی نظام روستایی نقش کارگزاران سابق اجتماعی که عمدتاً اربابان شریب و توطئه‌گر محلی و یا حامیان روحانی شان بود، کم‌رنگ گردیده و بالمقابل اتوریتته‌ی فرماندهان گروه‌های هراس‌افکن بیشتر و در نتیجه فشار بر طبقات محروم و بی‌نوا روستایی اضافه‌تر گردد.

در این نظم جدید اقتصادی که از یک‌جانب مالکان بزرگ اراضی به‌ویژه در ولایات جنوبی کشور اراضی مرغوب و اعلی زراعتی را به کشت تریاک اختصاص داده و از سوی دیگر در زد و بند با گروه‌های مسلح و پوسته‌های فاسد دولتی توانسته است، به‌گونه‌ی بادآورده سیل از پول و امکانات را با بهره‌گیری و استثمار از نیروی کار دهقانان فقیر و کارگران اجیر به جیب بزند، مصیبت شرم‌آور و فاجعه‌ی بی‌نظیر را به‌ویژه برای نسل جوان و نیروی کار کشور به بار آورده که تا کنون کوچک‌ترین توجه به

پیامد این شیوه‌ی تولید سبب می‌شود، تا دهقانان فقیر از مالکیت روی زمین محروم گردیده و

در بی‌پناهی و سرگردانی جز وابستگی به گروه‌های مخالف مسلح و مالکان بزرگ و یا فرار و

آواره‌گی مسیر دیگری را جست‌وجو نتوانند. این وابستگی غیرقابل اعتماد باعث می‌شود، تا

دهقانان قبلن بی‌سواد روستایی از یک‌سو با از دست دادن ملکیت ارضی‌شان زمین و اراضی را

از دست دهند و از سوی دیگر در شبکه‌ی کارگران فصلی و مزد بگیر فقط زیر سایه‌ی

سرنیزه‌ی فرماندهان گروه‌های مسلح و یا مالکان بزرگ زندگی نکبت‌بار و بدون آینده‌ای را

شاهد باشند.

آن صورت نگرفته است.

این نظم اگر چند زندگی سنتی نظام دهقانی را که پیش از این به سهم‌بری، اجاره و یا دست‌مزدی ارتباط داشت به نظام دست‌مزدی تغییر داد، اما دهقانان و کارگران روستایی را کماکان و اما در حد بیشتر از وابستگی به زمین ملاکان، وابسته به مافیای مواد مخدر و گروه‌های هراس‌افکن اسیر و برده ساخته‌اند. این وضعیت سبب گردیده، تا مالکان کوچک زمین زیر فشار مالکان بزرگ، اراضی محدود شان را در معرض فروش قرار داده و به‌تدریج در خدمت مالکان بزرگ غرض کشت و تولید تریاک به برده‌های روزمزد مبدل شوند.

پیامد این شیوه‌ی تولید سبب می‌شود، تا دهقانان فقیر از مالکیت روی زمین محروم گردیده و در بی‌پناهی و سرگردانی جز وابستگی به گروه‌های مخالف مسلح و مالکان بزرگ و یا فرار و آواره‌گی مسیر دیگری را جست‌وجو نتوانند. این وابستگی غیرقابل اعتماد باعث می‌شود، تا دهقانان قبلن بی‌سواد روستایی از یک‌سو با از دست دادن ملکیت ارضی‌شان زمین و اراضی را از دست دهند و از سوی دیگر در شبکه‌ی کارگران فصلی و مزد بگیر فقط زیر سایه‌ی سرنیزه‌ی فرماندهان گروه‌های مسلح و یا مالکان بزرگ زندگی نکبت‌بار و بدون آینده‌ای را شاهد باشند.

گذشته از آن، در این نظام رنج زنان و کودکان بیوه و یتیم داستان غم‌بار و نواندوهناک است، که تاکنون کم‌تر روی آن مکث صورت گرفته است. در نظام جدید اقتصادی با وجود آن‌که دهقانان از قید کار مقید، که عمدتاً وابسته به زمین و زندگی در روستا بود، رها گردیده اما موقعیت آن نه درون صاحبان سرمایه و ابزار تولید معین گردیده و نه به شکل کارگر مقید به صنعت و نظام تولید سرمایه‌داری جایگاه‌اش مشخص است.

این اوج بی‌سروشتی و درماندگی این لایه‌ی موثر اجتماعی جامعه‌ی افغانستان را نشان می‌دهد. این وضعیت در حالی توسعه می‌یابد، که سلول اصلی سیستم زندگی اجتماعی در کشور همانا نظام خانوادگی ادوار قدیم بوده و رییس خانواده به عنوان نان‌آور اصلی در نظام، جای‌گاه‌اش محفوظ و همه اعضای خانواده به او نه به عنوان رییس خانواده بلکه به حیث وسیله امرار معاش و نان‌آور نیز حساب می‌نمایند.